

آیا جنبش مدنیت گرائی و سکولاریسم افغانستان در مسیر خروج از تاریکی قرار دارد؟

در چند سالی که از عمر جمهوری اسلامی افغانستان گذشته است، عواملی چون تقلب در رأی گیری انتخابات ریاست جمهوری، دستگاه فاسد اداری، دزدی، تجاوز جنسی، ستم دین سالاران علیه زنان، فقر، بدبختی و بیکاری عمومی، فرصتی ویژه خود را می طلبد، بنظر می رسد که، رفته رفته نظامی را که جامعه جهانی به رهبری امریکا در افغانستان سرپا کردند، نا کارآمد از آب درآمده است.

نکته اوج انارشی دستگاه اداری و بی مسولیتی پولیس کابل در نهم مارچ سال جاری بود. در آنروز برخی از جوانان خانم فرخنده را در کنار دریای کابل مظلومانه سوزاندند. این فاجعه می رود تا به صورت خاطره در دناکی درآید.

حال اگر نگاهمان به آینده افغانستان باشد، آنچه اهمیت دارد همین جنبش نوین پوینده مدنیت گرائی و دانشجوئی و خواست اتحادیه ملی کارگران افغانستان است که، نقش حکومت جمهوری اسلامی افغانستان را در انواع انتخاباتش در بلند مدت، امری کم اهمیت و ناپایدار خواهد ساخت.

همه ما می دانیم که اگر در سرآغاز دهه چهل قانون اساسی حکومت زنده یاد دکتر محمد یوسف در افغانستان حزب دموکراتیک خلق و پرچم به عوض همگرایی به جنبش مدنیت گرایي و قانون خواهی در افغانستان، هوای انقلاب سیاسی پرولتاری و سرنگونی قدرت مرکزی را به سر نمی پرورانیدند. جنبش راستین و تاریخدار قانون خواهی دانشجوئی افغانستان در نطفه خفه نمی شد.

در حالیکه جنبش قانون خواهی افغانستان در عصر سلطنت امانی دست آوردی از خود بجا گذاشته بود. متأسفانه که نسل بعدی پیرواندیشه انترناسیولیسم روسی بود و این باور در راستای بی ارزش جلوه دادن جنبش مدنیت گرایي و قانون خواهی آن زمان بود .

بعد از دهه قانون اساسی تنها نهاد و تشکل سیاسی مجاز، "حزب دموکراتیک خلق و پرچم" بود. نهاد های دیگر در صحنه سیاسی افغانستان، جناح های مذهبی بودند که هم‌نوا با سیاست حاکمیت بودند و تعریفی برای حاکمیت از شریعت اسلامی ارائه میدادند. هرآنچه که چنین نبود محکوم به محو شدن بود و اگر این امحاء ممکن نمی شد، بلافاصله در جوار آن نهادی مشابه اما با پسوند اسلامی بوجود می آمد و وظیفه شان سرکوب جریانات مدنیت گرایي زمین و زمان آنروز افغانستان بود.

نهاد های اسلامی آن زمان از قبیل جمعیت اسلامی، حزب اسلامی حکمتیار و غیره فعالان مذهبی در دانشگاه کابل بازوی حاکمیت در سرکوب دانشجویان غیر مسلمان و ضد مسلمان محسوب می شدند. این نهاد های مذهبی که در پیش از آنها یاد شد، بخصوص در دوران بلوغ دهه چهل جریانات سیاسی افغانستان، وظیفه خود را در داخل دانشگاه کابل، بخوبی انجام دادند.

به همین اعتبار امسال، وقایع دفن فرخنده به شانه ی خانم های افغان نشانه خروج و جدائی مهمی است که سایر اعضا یک کلیت تاریخی شده را (با همه تضادهائی که در خود و با خود دارند) به، تشویش و واکنش وا داشته است. یعنی، در اوج قدرت نمائی جهادی ها و در پی سکوت حکومت ارتجاعی افغانستان، زنان افغان نشان دادند که جنبش مدنیت گرائی زنان و مردان و دانشجوئی افغانستان به مرحله بارز خروج از مسیر دوران سوکت خود رسیده است. باید به این نکته نیز توجه داشت که خروج

هر عنصر از مجموعه ای که در آن نطفه بسته و شکل گرفته، نوعی حرکت استقلال جوینده ایی است که همواره با درد و رنج و مقاومت و فشار روبروست .

کسانکه با مقولات مربوط به «فلسفه تاریخ» سر و کار دارند می دانند که یکی از اهداف اندیشیدن به جنبش مدنیت گرائی جستن مضامین معنی داری برای حرکات و تحولات بلند مدت جامعه افغانستان و نهادهای درون آنهاست. پرداختن به آن اغلب به ما کمک می کند تا بتوانیم معنای کارکردی هر حرکتی را در محور خط ویژه ای که گذشته را به آینده متصل ساخته و، لاجرم، از اکنون می گذرد، بهتر درک کنیم.

منتها فراموش نکنیم که این پدیده در افغانستان بسیار پیچیده است. برای اینکه جنبش روشنفکری افغانستان گنگ است. تاریخ روشنی ندارد. آغاز و پایانی ندارد. برنامه ی احزاب و جریانات سیاسی پیشین افغانستان از تضاد جوشش درونی جامعه سرهم نشده بود. مانیفست احزاب و جریانات سیاسی افغانستان با ایدئولوژی انترناسیونال سوسیالیسم روسی گره خورده بود. احزاب و جریانات سیاسی دهه چهل باورمند به ایدئولوژی بودند. از همین جهت عناصر زیادی در افغانستان بدون شناخت حکومت مستبده و بدنه جامعه، قربانی شدند.

جنبش مدنیت گرایی کنونی افغانستان را با سیر تحولات جامعه و نهادهای اجتماعی همان طوریکه در پیش یاد شده، بشکل بسیار ابتدائی است. هنوز زوداست که این جنبش را به مثابه «فلسفه خروج از تاریکی» خواند. برای اینکه سپهر اجتماعی، جنبش مدنیت گرایی جامعه افغانستان و نهاد مطبوعاتی مربوطه آن همواره در حال بسته شدن نطفه ی است، که می خواهد از حالت «خروج» از یک وضعیت خاص و ورود به وضعیتی نوین با دست آورد اجتماعی به میدان بیاید. در این کار حرکتی رو به پیش دارد.

نتیجه گیری

آیا جالب نیست که می بینیم پس یک نیم دهه تشکل جمهوری اسلامی در افغانستان توسط جامعه جهانی به رهبری امریکا از نهاد های مذهبی و فرهنگی افغانستان چقدر ملامت، آیت الله ها و تعداد زیادی به سطح طلبه های خرافات زده از تاریکی زهدان مذهبی افغانستان سر بلند کردند.

امید آن است که جنبش مدنیت گرایی افغانستان، با حضور در چنین حوزه جدیدی، و با واری روابط خود با جناح های اسلامی، به این اشراف اساسی هم برسد که اساساً در شرایط کنونی جهان، با پیشرفت تکنالوژی معلوماتی، هیچ جنبش راستینی در سراسر دنیا نمی تواند برای رسیدن به آرمان اجتماعی روشنفکرانه، سکولاریسم را در سرلوحه برنامه های خود قرار نداده باشد، برای اینکه سکولاریسم مدرن، مدنیت گرایی است.

در واقع، تنها با عنایت به معنا و کارکرد سکولاریسم است که، در افغانستان جنبش مدنیت گرایی همچون خورشید از روزه های بی شمار تساهل در عقاید - خرد پذیری در اندیشه - آزادخواهی و عدالت طلبی در زندگی اجتماعی - دموکراسی طلبی و انسان مداری منطقی - به درون روح افسرده زنان و جوانان ما می تابد و به آنها یاد آور می شود که فردا در دست ها و اندیشه های آنان ساخته و پرداخته می شود - چه بخواهند و چه نخواهند. یعنی - مسئولیت سلامتی فردا تاریخاً، به آنها محول شده است.
